

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد فراگزلو

۰۸ جون ۲۰۱۷

سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

۹. کمونیزم جنگی

در آمد (انقلاب و خشونت)

لیبرال ها، سوسیال دموکرات ها، سوسیالیست های خجول و پشیمان و همه منتقدان "جنتمن" ایده انقلاب به نحو عجیبی عادت دارند که حمله به کمونیزم را با چاشنی پوسیده و نخ نمای "خشونت" تکرار کنند. همان طور که "روشنفکران" جنبش ملی اسلامی نیز در مقابله با مارکسیسم انقلابی چنان می نمایند که پنداری خشونت در ذات و ماهیت کمونیزم نهادینه شده است. فاکت آنان برای اثبات این مدعا استناد به دادگاه های ستالینی، کشتارهای پول پوت و حوادث منتج از انقلاب فرهنگی چین است. این ها همه آن "اسناد"ی است که لیبرال های "ارجمند" مخالف خشونت و طرفدار گذار "مسالمت آمیز" و "مبارزه" مدنی" علیه کمونیزم پیش می کشند. بخش غالب نمایندگان نظری این جنبش را "روشنفکران دینی" تشکیل می دهند. امثال آقایان گنجی و سروش و "استاد" مهاجرانی. چنان که این آخری در یک مناظره تلویزیونی در بی بی سی مکرراً سه "سند" پیش گفته را رو می کند و به کل فراموش می کند که شاخص ترین منتقد خشونت های پیش گفته کمونیزم ها هستند کما این که تباه ترین و سیاه ترین خشونت های متکی به جنگ های منطقه ای، ترور و کشتار دسته جمعی "از قضا" روایت های "سنتی" از اسلام سیاسی است که خود را در قالب القاعده و داعش و جیش العدل و بوکوحرام و انواع حشرات دیگر باز تولید کرده است.

اشکال مدرن و البته سکولار این خشونت از قضا بی ارتباط با همین "روشنفکران خشونت ستیز" نیست. میلتن فریدمن معروف حضورتان هست که! و جایزه نقدی و ناقابل پانصد هزار دلاری مؤسسه کیتو به جناب اکبر گنجی به خاطر مبارزه علیه "خشونت"! آنان که دو ریال اطلاعات سیاسی اقتصادی در خاطره خود حفظ کرده اند خوب می دانند که کثیف ترین و خشن ترین و خونبارترین کودتای عصر ما در ۱۱ سپتمبر چیلی و ساقط کردن دولت دموکراتیک آلوده به پشتوانه طرح و برنامه همین عالیجناب فریدمنی پشتیبانی شده است که جناب گنجی با او و جایزه اش تداعی می شود. این "روشنفکر دینی" البته برنده جایزه و مدافع تره های واسلاو هاول نیز هست. خود و جریان و جنبش متبوعش به تأسی همین تره ها از "انقلاب های مخملی" دفاع می کنند و نسخه های "دموکراسی" خواهانه شان معجونی از معجزات هانا آرنه و پوپر – هایک است که ورژن ایرانی اش می شود نائینی – سروش – غنی نژاد! هر چند اوضاع حاکم بر بلوک شرق متحد شوروی فرسنگ ها با سوسیالیسم مارکس – لنین فاصله داشت با این حال هر انسان شرافتمندی با قیاس میان آن چه بعد از انقلاب های رنگی در پولند و مجارستان و چک و اسلواکی و رومانی و حاکم شده است به سادگی می تواند به عمق فجایعی که "دموکراسی" به ارمان آورده است پی ببرد!

کمونیزم ستیزی و قبحانه اکبر گنجی در تلفیقی از سخیف ترین شکل فرصت طلبی تا آن جا پیش رفته است که در انتخابات

دوازدهم ریاست جمهوری اسلامی و در متن سست ترین "مقالات" جنبش ملی اسلامی با ترساندن مردم زحمتکش از امکان قدرت گیری رئیسی، شعارهای مبتنی بر "شکاف طبقاتی" او را مارکسیستی خواند و بی آن که شرم کند در مطلب "آیت الله قتل عام و سرکوب جنبش سبز و رهبرانش" - مندرج در رادیو زمانه - به تعبیر مارکس از "آگاهی واژگونه" آویزان شد و برای این که نشان دهد تا کجا از فهم ساده ترین ترم های اقتصاد سیاسی چپ ناتوان است دونالد ترمپ را حامی سیاست های "نئولیبرال" خواند!! و به روی مبارک هم نیاورد که حضرتش برنده جایزه نیم میلیاردی مؤسسه کیتو وابسته به شخص میلیتون فریدمن است. هم او که طراح خونین ترین برنامه های نئولیبرال بوده است. شعبده بازی آن هم در این حد که معدن نمک فریدمن و واسلاو هاول و لخ والسار را بخوری و در عین حال به نئولیبرالیزم مقدس آنان مثلک بپرانی حتا در گود زورخونه " داش مشدی ها" و "لوطی ها" و "کلاه مخملی ها" نیز پذیرفته نیست، اصلاح طلبان به اعتدال گرویده را نمی دانم!

ادامه دهیم!

انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ به دلیل خاستگاه طبقاتی و ماهیت کارگری مسالمت آمیزترین انقلاب تاریخ تمدن انسانی است. در هیچ برهه ای از تاریخ، انقلابی تا این حد عمیق و دگرگون کننده با کمترین تلفات انسانی به پیروزی سیاسی نرسیده است. گفته می شود در بدبینانه ترین تخمین ها تعداد تلفات نیروی انسانی تا مقطع سقوط دولت کرونسکی و به قدرت رسیدن بلشویک ها کمتر از ۲۰ نفر بوده است. اما فاجعه دقیقاً پس از پیروزی انقلاب به وقوع پیوست. جنگ گسترده داخلی، دخالت ضد انقلاب به شیوه تخریب ظرفیت های اقتصادی کشور و قتل کادرها و نیروهای وفادار به اولین دولت کارگری زمانی که با قحطی تمام عیار و مصائب ناشی از جنگ جهانی اول توأم شد، به فجایعی دامن زد که تصورش برای بلشویک ها سخت غیر منتظره بود. انقلاب اکتوبر پس از به زیر کشیدن ارتجاع تزاری با بحران های مکرر، پیچیده و همه جانبه ای مواجه شد که هر آئینه بقاء و استمرار قدرت سیاسی اش را تهدید می کرد. **تروتسکی** شرایط این دوران را که به "کمونیسم نظامی" مشهور شده چنین توضیح داده است:

«سه سال اول انقلاب دوران جنگ شدید و بی رحمانه داخلی بود. حیات اقتصادی تماماً وابسته به احتیاجات جبهه بود. با کمبود فوق العاده و مسائل مادی، حیات فرهنگی از گوشه و کنار کمین کرده و از طریق طیف برجسته های از اندیشه های خلاق و بالاتر از همه اندیشه شخص **لنین** متجلی می گشت. این دوره به اصطلاح "کمونیسم نظامی" (۱۹۲۱-۱۹۱۸) بود که همتای قهرمانانه "سوسیالیسم نظامی" کشورهای سرمایه داری است. مسائل اقتصادی حکومت شوروی در آن سال ها عمدتاً عبارت بودند از تأمین صنایع جنگی و استفاده از منابع ناچیز باقی مانده از گذشته جهت مقاصد نظامی و زنده نگاه داشتن جماعت شهری. کمونیسم نظامی اصولاً به معنای جبر مبنی منظم مصرف در قلعه ای محاصره شده بود.» (تروتسکی، ۲۶: ۱۳۸۳)

در واقع کمونیسم جنگی هشت ماه پس از پیروزی انقلاب به بلشویک ها تحمیل شد. هر چند **لنین** در جزوه ای که کم و بیش در آستانه انقلاب به تاریخ ۱۴ سپتمبر ۱۹۱۷ تحت عنوان "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن" منتشر کرد، در همان آغاز بحث از فرا رسیدن قحطی در آینده ای نزدیک سخن گفت و به صراحت نوشت:

«روسیه را فلاکتی مسلم تهدید می کند. وضع حمل و نقل دچار پریشانی فوق العاده شده و این پریشانی دم به دم شدت می یابد. حرکت در راه های آهن متوقف خواهد شد. حمل و نقل مواد خام و زغال سنگ برای کارخانه ها و همچنین حمل و نقل غله موقوف خواهد شد. سرمایه داران تعمداً و دائماً در امر تولید کارشکنی می نمایند... ما در معرض تهدید مسلم قحطی و فلاکتی هستیم که از لحاظ دامنه خود بی سابقه است...»

(لنین، ۴۸۹: ۱۳۵۷)

لنین همچنین در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۱۸ طی نامه ای به کارگران پتروگراد به نحو هوشمندانه ای زمینه ها و علل بروز قحطی و راه کارهای مبارزه را تشریح کرد و چنین نوشت:

«چند روز پیش نماینده شما - که از رفقای حزبی و کارگر کارخانه پوتیلوف است - نزد من بود. این رفیق منظره فوق العاده سخت قحطی را در پتروگراد مفصلاً برای من تصویر کرد. همه ما می دانیم که در یک سلسله از استان های صنعتی وضع خواروبار به همین سان حاد است و قحطی با همین طرز دردناک خانه کارگران و به طور کلی تهی دستان را دق الباب می کند. ولی در عین

حال ما ناظر رواج احتکار غله و سایر مواد خواروبار هستیم. علت قحطی این نیست که در روسیه غله یافت نمی‌شود، بل که این است که بورژوازی و تمام ثروتمندان در مورد مهم‌ترین و حادث‌ترین مسأله یعنی در مسأله غله به پیکار نهائی و قحطی علیه سیادت زحمت‌کشسان، علیه دولت کارگران، علیه حکومت شوروی دست زده‌اند. بورژوازی و تمام ثروتمندان و از آن جمله ثروتمندان روستا یعنی کولاک‌ها امر انحصار غله را عقیم می‌گذارند و در کار توزیع دولتی غله که به نفع تأمین غله تمام اهالی و در نوبت اول کارگران و زحمت‌کشسان و نیازمندان است، اختلال می‌نمایند... و این امر را از راه رشوه و پشیمانی کین‌توزانه از تمامی آن‌چه که حکومت کارگران را نابود می‌سازد، انجام می‌دهند. حکومتی که می‌کوشد نخستین اصل اساسی و مهم سوسیالیسم یعنی اصل "هر کس کار نمی‌کند نباید بخورد" را عملی سازد...» (پیشین، ص: ۶۲۲)

با این حال ضد انقلاب سفید با حمله به همان وضع حمل و نقل پریشان و انهدام ریل‌های راه‌آهن و آتش زدن مزارع و مشغول کردن کادرهای برجسته بلشویک به جبهه‌های جنگ داخلی "دامنه بی‌سابقه فلاکت" را به یک قطعی تمام عیار گره زد. کمبود غلات و آذوقه زمانی به یک بحران اجتماعی همه سویه تبدیل شد که نرسیدن مواد سوختی به صنایع، زنجیره فرسوده تولید اجتماعی را نیز به نحو فاجعه باری از هم گسست. کمونیسم نظامی طی سه سال کوشید تا ضمن تثبیت قدرت سیاسی ناشی از انقلاب کارگری ۱۹۱۷ و قلع و قمع ضد انقلاب از یکسو کشور را از گرداب فلاکت و قحطی بیرون بیاورد و از سوی دیگر به آرمان‌های سوسیالیستی بلشویک‌ها در زمینه تحقق مالکیت اجتماعی تولید عینیت ببخشد و بساط بازار و پول و به طور کلی مناسبات سرمایه‌داری را جمع کند. دست‌کم این است که سمت‌گیری کمونیسم جنگی اگر استقرار آرمان مالکیت اجتماعی تولید و انتقال قدرت اقتصادی از بورژوازی به پرولتاریا نبود، باری در صدد مهیا ساختن زمینه‌های این هدف بزرگ بود. در واقع بینانه‌ترین تحلیل از کمونیسم جنگی برنامه بلشویک‌ها این بود که شیوه جبرمندی توزیع کالا را به یک سیستم نظاممند در عرصه تولید و توزیع متصل کنند و از این طریق به انتقال طبقاتی در عرصه مناسبات تولیدی دست یابند. بلشویک‌ها در مارچ ۱۹۱۹ به این جمع‌بندی رسیده بودند که در زمینه توزیع، وظیفه دولت شوروی معطوف به این امر است که با استفاده از روش متکی به برنامه و سازمان در سطح کشوری، توزیع کلیه محصولات را به جای مناسبات تجاری بنشانند. جنگ داخلی و پیچیدگی‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه شوروی از یک طرف و شکست اسپارتاکیست‌ها و جنبش سوسیال دموکراسی المان از طرف دیگر کل مسیر این جهت‌گیری سوسیالیستی را تغییر داد. سطح و میزان تولید به دلیل جنگ و برخی منافع فرصت طلبانه و مناسبات معیوب اقتصادی میان شهر - روستا به شدت کاهش یافت. مردم شهر به آذوقه روستا نیاز داشتند و به سبب عدم توازن توسعه صنعتی در بسیاری از مناطق در قبال محصولات روستا به کشاورزان پول‌های بی‌ارزشی می‌دادند که قابلیت تبدیل به کالاهای مورد نیاز آنان را نداشت. در نتیجه موژیک‌ها به صور مختلف در برابر تقاضای شهر و دولت - که می‌خواست از طریق نظامی آذوقه کسب کند - مقاومت می‌کردند. غله دفن می‌شد یا سطح کشت آن قدر رو به کاستی می‌رفت که برای مصرف خود روستا نیز کافی نبود. به استناد آمار بلافاصله پس از شروع جنگ داخلی (۱۹۲۱) تولید صنعتی به اندازه یک پنجم قبل از جنگ سقوط کرد. برای نمونه تولید فولاد از ۴/۲ میلیون تُن به ۱۸۳ هزار تُن تنزل یافت. تجارت خارجی از ۲/۹ میلیارد روبل به ۳۰ میلیون روبل پائین افتاد. محصول گندم نیز به نحو وحشت‌ناکی کاهش یافت و دولت بلشویکی در آستانه بحران فروپاشی قرار گرفت.

به نوشته ارنست مندل - به نقل از ای.اچ.کار، کریزمن، روزنفلد و کلیف - :

«در پایان جنگ داخلی، اقتصاد شوروی در آستانه فروپاشی کامل قرار داشت. سطح تولیدات صنعتی در مقایسه با سال ۱۹۱۴ به میزان ۱۸ درصد و نسبت به سال ۱۹۱۷ تا سطح ۲۴ درصد کاهش یافته بود. تعداد پرولتاریای صنعتی که در سال ۱۹۲۰ به ۳ میلیون نفر بالغ می‌شد در سال ۱۹۲۱ به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسد. این واقعیت دارد که تعداد مزدبیران خصوصاً در بخش ادارات دولتی سریعاً رشد می‌کند و تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری که در سال ۱۹۱۷ مشتمل بر ۷۰۰ هزار نفر بود، در اواسط سال ۱۹۲۰ تا ۵ میلیون نفر افزایش می‌یابد. با این حال جمعیت شهری تا میزان ۳۰ درصد کاهش می‌یابد. گرسنگی، بیماری و امراض واگیردار بیداد می‌کنند. فقر و در نتیجه دل‌سردی شدید ناشی از آن بیش از همه بر کارگران فشار وارد می‌آورد.»

(ارنست مندل، ۱: ۱۳۸۵)

مسأله مهم دیگری که این وضع وخیم را تشدید کرد، به شکست جنبش سوسیال دموکراسی المان باز می‌گردد. بلشویک‌ها روی پیروزی این جنبش و حمایت‌های اقتصادی (صنعتی) و سیاسی "دولت سوسیالیستی المان" حساب ویژه‌ای باز کرده بودند. بلشویک‌ها به درست محاسبه کرده بودند که در صورت استقرار یک دولت کارگری برآمده از جنبش سوسیال دموکراسی، طبقه کارگر المان در مقام دوست و متحد طبقه کارگر شوروی در قبال دریافت موادخام نیازهای صنعتی این کشور را تأمین خواهد کرد. بلشویک‌ها برای دریافت کمک‌هایی مانند ماشین‌آلات و مصنوعات و کارگران ماهر و مهندسان نه فقط به پیروزی سوسیال دموکراسی المان امیدوار بودند، بلکه به این پیروزی نیاز حیاتی داشتند. این احتمال که در صورت به قدرت رسیدن یک دولت سوسیالیستی کارگری در المان، بخش عظیمی از فلاکت اقتصادی و به تبع آن تنگناهای سیاسی دولت شوروی کاملاً مرتفع می‌شد و زمینه برای عروج طبقه کارگر انگلستان و سایر کشورهای صنعتی اروپا فراهم و مساعد می‌گردید، ابدأً خوش‌بینانه نیست. شکست سوسیال دموکراسی المان و به تبع آن عقب نشینی طبقه کارگر پیشرو و اعدام رهبران شاخص جنبش کمونیستی (لوکزامبورگ و لیبکنیخ) و فاجعه بارتر از همه قدرت‌گیری فاشیسم، انقلاب اکتوبر را از پشتیبانی نیرومندترین متحد خود محروم کرد.

ادامه دارد.....

دوشنبه ۸ خرداد [جوزا] ۱۳۹۶

تهران